

گزارش شفاهی شاهنامه*

سجاد آیدنلو

خواندن و بازخواندن شاهکارهای ادبی و اندیشگی مانند: شاهنامه فردوسی، مثنوی مولوی، غزلیات سعدی و حافظ و ... نه تنها عملی مکرر و به دنبال آن ملال آور نیست بلکه در هر بار قرائت ذوق مدار یا پژوهشی - منتقدانه این آثار، نکته‌های نوآیینی از لطایف و دقایق نهفته در ژرفنای آنها، پیش روی خاطر لذتجوی یا ذهن محقق خواننده نمایان می‌شود.

شاهنامه فردوسی، چنانکه مثنوی معنوی، به دلیل حجم زیاد - و نیز قالب شعری آن که در کلیت خود و صرف نظر از استثناها، در مقایسه با غزل، طولانی‌تر و از نگاه ذوق، احساس، عاطفه و لذت‌بخشی (برای این دسته از خوانندگان و طالبان آثار ادبی) فروتر است - شاید حتی بیشتر متخصصان ادبیات (اعم از استاد و دانشجو) یک بار هم خوانده نشده است تا چه رسد به بازخوانی و بازخوانی‌ها ولی بی‌گمان زیبایی هنری و گستردگی و عمق درونمایه شاهنامه، کسانی را که توفیق خواندن کامل و اندیشیده حماسه ملی ایران را داشته‌اند به سوی قرائت چندین باره آن کشانده است، در این باره، در کنار علایق، انگیزه‌ها و کوشش‌های فردی برخی اشخاص که بیشتر برخاسته از روحیه پژوهش و اقتضای تخصص آنهاست،^۱ باید از نقش و اهمیت جلسات «متن‌خوانی» یاد کرد که در آنها هر دو گروه از علاقه‌مندان متذوق و جویندگان پژوهشگر، ساعت‌هایی را گردهم می‌آیند و به تناسب حجم متن و شیوه کار خویش از خرمن پر بار این متون خوشه‌چینی می‌کنند که با عنایت به پیشینه چندساله و دیرباز شماری از این انجمن‌های شاهنامه‌خوانی، مثنوی‌خوانی، حافظ‌خوانی و ... همت مستمر برگزارکنندگان و حاضران آنها شایسته ستایس و آفرین‌گویی است.^۲

چنین انجمن‌هایی معمولاً دو ویژگی مشترک و مشخص دارند، نخست اینکه تعداد آنها در سراسر ایران اندک و بیشتر در شهرهایی چون: تهران، مشهد، اصفهان، شیراز و تبریز متمرکز است و دو دیگر، فعالیتشان محفلی و در محدوده همان اعضای جلسات است و از این روی، حاصل بحث و بررسی‌ها در اختیار همگان قرار نمی‌گیرد در صورتی که گاه از برخورد اندیشه‌ها و نظریات و نیز تجربه‌ها و تأملات سال‌ها توجه و تمرکز، نکات تازه‌ای درباره متن مورد بررسی در این مجالس مطرح می‌شود. بر همین بنیاد انتشار کتاب شاهنامه‌خوانی را باید به فال نیک گرفت که دست کم در حوزه شاهنامه‌پژوهی - تا

* گزارش شفاهی شاهنامه، سجاد آیدنلو/ کتاب ماه ادبیات و فلسفه، آبان ۱۳۸۲.

جایی که نگارنده می‌داند - نخستین مجموعه‌ای است که گفته‌ها و نکته‌های یکی از انجمن‌های شاهنامه‌خوانی را در برمی‌گیرد.

افزون بر نام کتاب و توضیحات پیش‌گفتار، عبارت‌هایی مانند: «چندیستی که خدمت دوستان خواندم/ ص ۱۲» و «در بحثی که جلسه قبل به شناسنامه داستان رستم و اسفندیار اختصاص دادیم/ ص ۵۰» نشان می‌دهد که اصل مطالب کتاب به صورت شفاهی برگزار شده است اما تفاوت مهمی که این جلسه با دیگر انجمن‌های شاهنامه‌خوانی و حتی به طور کلی «متن‌خوانی» داشته، این است که به جای آغاز متن شاهنامه از دیباچه فردوسی و سپس پادشاهی گیومرت، کار را از داستان رستم و اسفندیار شروع کرده‌اند.

آقای بهمن حمیدی، شاهنامه‌پژوهی که اداره و اجرای علمی این نشست‌ها را عهده‌دار بودند، چنانکه در پیش‌گفتار نیز آورده‌اند، «شاهنامه‌خوانی» را بر دو گونه می‌دانند. نوع نخست و رایج همان است که متن را به ترتیب موجود از ابتدا آغاز می‌کند - شیوه سنتی به تعبیر ایشان - و شیوه دوم، که آقای حمیدی پیشنهاد می‌کند و «مبتنی بر روش‌شناسی علمی است، برای ورود به شاهنامه برنامه‌ای اندیشیده و مدون دارد و در این برنامه به دنبال راهی است که شاهنامه‌شناسی را عملی و نیز تسهیل کند». (ص ۹)

بر این اساس، داستان رستم و اسفندیار را که از نظر زبانی و عناصر هنری و فکری، سیمای فردوسی را بهتر و روشن‌تر از دیگر بخش‌های شاهنامه نشان می‌دهد، برای شروع کار «شاهنامه‌خوانی» و ورود به دنیای شاهنامه‌پژوهی و فردوسی‌شناسی برگزیده‌اند. تردیدی نیست که اگر روش انتخابی آقای حمیدی را برای متن‌خوانی شاهنامه بپذیریم و به کار بندیم، «رستم و اسفندیار» مدخل آغازین خواهد بود چرا که هم از حیث هنر سخنوری و زبانی فردوسی و هم از منظر موضوعی از چنان ارزش و اوجی بهره‌مند است که به نوشته دکتر خالقی مطلق: «اگر فردوسی فقط همین یک داستان را سروده بود برای شهرت او کافی بود.»^۳ و کسانی که فرصت خواندن سراسر شاهنامه را نداشته باشند با قرائت این داستان یا همان‌گونه که اشاره شد به خواندن متن کامل نامه نامور برانگیخته خواهند شد و یا اینکه خود داستان را بازخوانی خواهند کرد چنانکه دکتر شفیعی کدکنی می‌نویسد: «من اگر هزار بار رستم و اسفندیار فردوسی را بخوانم کوچک‌ترین احساس ملالی نمی‌کنم بلکه برعکس در هر بار، شوق خواندن و بازخواندن در من بیشتر می‌شود.»^۴ لذا برای ایجاد علاقه و انگیزه شاهنامه‌خوانی و آشنایی درخور با فردوسی و شاهکارش، داستان رستم و اسفندیار بهترین انتخاب است.

در پیش‌گفتار کتاب شاهنامه‌خوانی که در اصل، سخنرانی مقدماتی آقای بهمن حمیدی قبل از آغاز خواندن متن است، پس از اشاره به دو شیوه شاهنامه‌خوانی، بسیار کوتاه از آشفته‌گی منابع احوال فردوسی و انگیزه اصلی استاد توس در نظم شاهنامه سخن رفته و سپس نسخه‌های مورد استناد در این جلسات معرفی شده است که به ترتیب عبارت است از: شاهنامه‌های چاپ مسکو، دکتر دبیرسیاکی و تصحیح ژول مول که با اساس قرار گرفتن چاپ مسکو، پس از توضیح بیت‌ها اختلاف‌های آن دو چاپ دیگر ذکر شده است. در میانه کار نیز شاهنامه‌های آقایان قریب و بهبودی، نسخه بریتانیا به کوشش استاد محمد روشن

و آقای مهدی قریب و داستان رستم و اسفندیار بر پایه دستنویس لنینگراد (۷۳۳ هـ. ق) به کوشش دکتر عزیزالله جوینی به مآخذ مورد مقابله ایشان افزوده شده است.

توجه به ضب‌های چاپ‌ها و نسخ مختلف در یک انجمن شاهنامه‌خوانی نشان می‌دهد که روش کار این محفل، علمی‌تر و از لونی‌دیگر است و البته با بودن شاهنامه‌پژوهی چون آقای بهمن حمیدی در رأس کار، دور از انتظار هم نیست. چند صفحه پایانی پیش‌گفتار به ذکر و توضیح چند منبع برای آشنایی با شاهنامه و داستان رستم و اسفندیار اختصاص یافته است و پس از آن متن داستان آغاز می‌شود، در گزارش روایت، شارح گرامی، زیر هر یک یا چند بیت (به مناسبت پیوند معنایی و موضوعی با یکدیگر) نخست به توضیح مفردات بیت (ابیات) پرداخته و بعد معنای آنها را آورده‌اند. در پایان نیز اختلاف چاپ‌ها و گاهی تحلیل‌های گزارنده محترم آمده است. این مجموعه شرح مفصل واژگانی، دستوری و موضوعی رستم و اسفندیار است، از این جهت در توضیح لغات و ترکیبات، به نکته‌های ریشه‌شناختی، دستوری، اساطیری و داستانی آنها توجه و بعضاً مطالب جدید و گره‌گشایی بیان شده^۵ ولی نظر به ماهیت شفاهی کار، از ارجاعات دقیق و اصولی به منابع - چنانکه باید - و تبعاً فهرست مآخذ تهی است.

پس از گزارش داستان، متن کامل آن آمده و نمایه نکته‌ها و اصطلاحات شرح شده و نام نامه هم به کتاب افزوده شده است. پیش‌گفتار مجموعه به همان دلیلی که گفته شد، بدون امضا و تاریخ است اما در پایان توضیحات و بررسی متن، تاریخ چهارم خرداد هفتاد و شش دیده می‌شود و پس از بازآورد متن کامل و پیوسته داستان تاریخ (۱۳۷۷ - ۱۳۷۲ خورشیدی) آمده است که می‌تواند زمان آغاز و پایان «رستم و اسفندیارخوانی» باشد، این فاصله چند ساله میان گزارش شفاهی شاهنامه و چاپ و نشر آن به هیئت کتاب، قطعاً تفاوت دیدگاه‌هایی را درباره بعضی گزارش‌های آن حتی در نظر خود شارح محترم به وجود می‌آورد که در این یادداشت با احترام به این نخستین مجموعه مربوط به انجمن‌های «شاهنامه‌خوانی» که در عین حال مفصل‌ترین شرح منتشر شده داستان رستم و اسفندیار تا به امروز است^۶ و جز از علاقه‌مندان و پژوهشگران شاهنامه، برای دانشجویان و استادان زبان و ادب پارسی هم سودمند خواهد بود، پیشنهادهایی در باب برخی توضیحات آن ارائه می‌شود:

۱. در پیش‌گفتار - در توضیح کم‌اعتباری منابع غیر از شاهنامه درباره فردوسی - نوشته‌اند: «مثلاً قدیم‌ترین اثری که نام فردوسی در آن یافت می‌شود، چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی است که به میانه قرن ششم هجری متعلق است». (ص ۱۰) بی‌گمان مراد گزارنده گرامی از «ذکر نام فردوسی» آگاهی‌هایی در باب اوست نه صرف یادکرد نام که در آثار پیشتر از چهار مقاله هم مانند: *گرشاسپ‌نامه اسدی توسی*، *دیوان ازرقی هروی*، *دیوان امیر معزی*، *دیوان عثمان مختاری*، *مجمّل التواریخ و الحکمه*، *کنوز الحکمه* شیخ جام و *دیوان ادیب صابر* آمده است.^۷ اما اگر همان منظور اصلی ایشان را نیز در نظر داشته باشیم، باز کتاب عروضی نخستین منبع اطلاع درباره فردوسی نیست و مقدم بر آن، در تاریخ سیستان کهن‌ترین آگاهی موجود از سرگذشت استاد توس دیده می‌شود.^۸

۲. دربارهٔ داستان رستم و اسفندیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی نوشته‌اند: «واحد شاهنامه‌پژوهی مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه) نیز در کار تصحیح انتقادی متن رستم و اسفندیار است که متأسفانه تا حال کارش منتشر نشده است. (ص ۱۳) چنانکه از مقدمه مرحوم دکتر جعفر شعار و دکتر حسن انوری بر *رزم‌نامهٔ رستم و اسفندیار* برمی‌آید، متن داستان رستم و اسفندیار مربوط به پژوهشگاه، تصحیح زنده‌یاد استاد مینوی است که پس از ادغام بنیاد شاهنامه، نسخهٔ آن به پژوهشگاه منتقل شده است و در آنجا نگهداری می‌شود^۹ و این گونه نیست که محققان پژوهشگاه به طور جداگانه به کار تصحیح این داستان پرداخته باشند، در هر حال امید است که این تصحیح از داستان داستان‌های *شاهنامه* به زودی در اختیار شاهنامه‌پژوهان و علاقه‌مندان قرار بگیرد.

۳. نوشته‌اند: «واقعیت این است که شاهنامه‌پژوهی در ایران پیشینه‌ای دیرینه دارد». (ص ۱۷) سابقهٔ شاهنامه‌شناسی در جهان تقریباً نزدیک دویست سال است^{۱۰} که در داخل ایران با مبدأ قرار دادن هزارهٔ فردوسی به سال (۱۳۱۳ هـ. ش) به یک سده هم نمی‌رسد، بر این پایه، شاهنامه‌شناسی - به معنی دقیق و کامل اصطلاح - در سنجش با تاریخ نظم *شاهنامه*، دانشی نوپا و کم‌سابقه است.

۴. در (ص ۱۹) آورده‌اند: «... مقولهٔ «داستان» در *شاهنامه* با تعریف علمی و امروزی آن منطبق نیست و اصولاً چگونگی راه‌یابی این عناوین به *شاهنامه* ناروشن است». داستان و تدوین و بازگویی آن پیش از فردوسی در ادبیات ایران - به ویژه در دورهٔ اشکانی و ساسانی - وجود داشته است به طوری که ابن ندیم با اغراق، ایرانیان را اولین مصنفان داستان می‌شمرد.^{۱۱} در روزگار فردوسی نیز ترجمهٔ تازی این داستان‌ها - شاید در کنار اصل پهلوی بسیاری از آنها - موجود بوده است، از نظر سابقهٔ خود واژه، «داستان» پیش از *شاهنامه* در شعر رودکی و ابوشکور بلخی آمده است:

همچنان کبتی که دارد انگبین چون بماند داستان من بر این

(رودکی)^{۱۲}

مر این داستان کش بگفت از خیال ابر سیصد و سی و سه بود سال

(ابوشکور بلخی)^{۱۳}

پس ورود و کاربرد آن در *شاهنامه*، چندان مبهم و شگفت‌انگیز نیست.

۵. در (ص ۲۷) در بررسی گزارش فردوسی از «گرفتن رستم، رخس را» آورده‌اند: «حتی در یک بیت که الحاقی دانسته شده - اما خود حاکی از نوعی دخالت دریافت‌ها و باورهای آیندگان است در *شاهنامه* - از زبان چوپان پیر گفته می‌شود:

خداوند این را ندانیم کس همی رخس رستمش خوانیم و بس»

این بیت در *شاهنامهٔ* دکتر خالقی مطلق (۱۰۸/۳۳۶/۱) آقای جیحونی (۱۲۶/۲۲۶/۱) ژول مول (۱۰۹/۲۶۱/۱) و دکتر دبیرسیاقی (۱۱۹/۲۵۶/۱) در متن آمده و در چاپ مسکو تنها با نشانهٔ [] مشکوک انگاشته شده است، مشخصاتی هم که شارح محترم از بیت ارائه کرده‌اند (۷۰/۵۳/۲) براساس *شاهنامهٔ*

چاپ مسکوست، بر این بنیاد این پرسش پیش می‌آید که الحاقی دانسته شدن بیت مستند بر کدام چاپ یا نسخه از شاهنامه است؟

۶. درباره گشتاسپ نوشته‌اند: «او در زمان پدرش (لهراسپ) به نامزدی برادر پهلوان، نرم‌خو و خویش‌اندیش خود به نام وزیر برای گاه شاهی اعتراض می‌کند و به قهر از ایران می‌گریزد.» (ص ۳۱) به استناد شاهنامه علت ناخشنودی گشتاسپ از پدر و رفتن او از ایران، توجه مهرآمیز لهراسپ به دو شاهزاده کاووس نژاد و کاووسیان و ندادن تاج و تخت بدوست و در این داستان نه تنها برتری زریر بر گشتاسپ یا گزینش او به جانشینی لهراسپ مطرح نیست بلکه بار نخست گشتاسپ به خاطر زریر نزد پدر بازمی‌گردد:

دو شاه سرافراز و دو نیک‌پی نبیره جهاندار کاووس کی
بدیشان بُدی جان لهراسپ شاد وُزیشان نکردی ز گشتاسپ یاد

(خالقی، ۳۷/۶/۵ و ۳۸) ۱۴

۷. رویین‌تنی اسفندیار را براساس سه بیت در خان چهارم، از بازویند زرتشت داده اسفندیار می‌دانند: «... اسفندیار مجهز به بازویند پولادینی بود که زردشت برای گشتاسپ از بهشت آورده بود و شاهزاده به برکت این بازویند رویین‌تن شده بود:

یکی نغز پولاد زنجیر داشت نهان کرده از جادو آژیر داشت
به بازوش در، بسته بود [بد] زردهشت به گشتاسپ آورده بود از بهشت
بدان آهن از جان اسفندیار نبردی گمانی به بد، روزگار»

(ص ۳۲)

بررسی بیت‌های پیش و پس و موضوع داستان خان چهارم اسفندیار که پهلوان پس از بزم‌آرایی با زن جادو - برخلاف هم‌تای دیگرش، رستم، که پس از ذکر نام یزدان و دگرگونی چهره آراسته جادوگر، به ماهیت او پی می‌برد و دو نیمش می‌کند - بی‌درنگ و بدون تغییر در ظاهر اهریمن او را می‌کشد، نشان می‌دهد که زنجیر پولادین زرتشتی اسفندیار، ابزاری است برای آگاه و آژیر کردن او از نهانکاری‌ها و خطرات اهریمنی و نه عامل رویین‌تنی وی که پرداختن بدان در این مقطع از داستان، با ساختار روایت و روند موضوعی آن ناهماهنگ و به دور از هنر سخن‌سرایی فردوسی است، این نکته زمانی قابل توجه‌تر است که بدانیم در پندارهای مردمی رایج در ادب پارسی، نیروهای اهریمنی از آهن می‌ترسند و می‌گریزند.^{۱۵} افزون بر آن، زره‌پوشی‌های متعدد اسفندیار در شاهنامه - با وجود داشتن ویژگی رویین‌بدنی - به همراه نکته‌ای از داراب‌نامه طرسوسی و چند بیت از نسخه شاهنامه سعدلو^{۱۶}، این فرضیه را استوار می‌کند که: علت رویین‌تنی اسفندیار بر بنیاد شاهنامه و شاهی از داراب‌نامه، پوشیدن زرهی زخم‌ناپذیر است.^{۱۷} این توضیح را نیز باید افزود که غیر از آقای بهمن حمیدی، پژوهشگران دیگری نیز رویین‌تنی اسفندیار را با زنجیر زرتشتی او در شاهنامه مرتبط دانسته‌اند.

۸. درباره بیت:

بخندد همی بلبل از هر دوان چو بر گل نشیند گشاید زبان

آورده‌اند: «به نظر من این بیت خالی از ابهام نیست. اگر ضبط مسکو اصیل باشد باید گفت مصرع دوم بیت قبل نوعی تضاد تصویری را به نمایش گذاشته است: از یک سو گل با جنبانیدن سر اندوه خود را در غم بلبل نشان می‌دهد و از سوی دیگر چون با تحرک خود از افسردگی بلبل را به خنده وامی‌دارد. خنده بلبل - به ویژه چون بر گل بنشیند - یعنی چهچه که بلبل در مستی و نشاط سرمی‌دهد.» (ص ۴۵) درباره ضبط بیت باید گفت که در تصحیح دکتر خالقی مطلق (۹/۲۹۲/۵) و آقای جیحونی (۹/۱۱۵۵/۳) نیز به همین صورت است اما در باب معنای بیت، نکته باریکی که حتماً باید به آن دقت داشت، این است که فعل منسوب به بلبل «بخندد همی از» است یعنی حرف اضافه «از» را به همراه خود دارد و حروف اضافه در زبان پارسی همچون سایر زبان‌های هند و اروپایی - مانند انگلیسی - نقش معنایی مهمی را در جمله بر عهده دارند ولی متأسفانه در گزارش متون نظم و نثر توجه دقیق و شایسته‌ای به آنها نمی‌شود. در بیت مورد بررسی «خندیدن از» چنانکه از شواهد دیگر آن در شاهنامه نیز برمی‌آید،^{۱۸} به معنی «خندیدن از روی استهزا، شگفتی یا اندوه» است و مفهوم آن با «خندیدن» بدون هیچ حرف اضافه - که به هنگام اسناد به بلبل، معنای آوازخوانی نشاط‌آمیز می‌دهد - یکسان نیست.

۹. در بیت:

ندانم که عاشق گل آمد گر ابر
چو از ابر بینم خروش هزبر

«عاشق گل» را یک ترکیب اضافی و فکّ اضافه «عاشق گل» دانسته و بیت را چنین معنی کرده‌اند: «نمی‌دانم که بلبل عاشق گل است یا که ابر. چرا که از ابر نیز خروش شیر (که مراد رعد است) شنیده می‌شود.» (ص ۴۶) باید توجه داشت که این بیت مفعول و مکمل معنایی فعل «گشاید زبان» در بیت پیش و زبان حال آمیخته با طنز و شگفتی و اندوه بلبل است:

بخندد همی بلبل از هر دوان
چو بر گل نشیند گشاید زبان
«ندانم که عاشق گل آمد گر ابر
چو از ابر بینم خروش هزبر»

بر این پایه پیشنهاد می‌شود که در مصراع نخست بیت مورد بحث «عاشق» و «گل» را جدا از هم بدانیم و بخوانیم: ندانم که عاشق، گل آمد گر ابر. که در این صورت «عاشق» مسند «گل» و ابر» خواهد بود و بیت این گونه می‌تواند گزارده شود: (بلبل - با تجاهل طنزآمیز - می‌گوید) زمانی که از ابر خروش و فریاد شیرآسا می‌شنوم، نمی‌دانم که گل عاشق است یا ابر؟ به بیانی دیگر، ابر عاشق به جای زاری و نیاز عاشقانه، ناز و کبر معشوق‌وار از خود نشان می‌دهد و این شگفت‌آمیز و پرسش‌برانگیز است.^{۱۹} نکته دیگر اینکه شارح گرامی در همان صفحه و بحث مربوط به فکّ اضافه، «جامه خواب» را با این شاهد از شاهنامه از مقوله فکّ اضافه و به مفهوم «جامه خواب» آورده‌اند:

سه روز است تا نان و آب آرزوست
مرا بر یکی جامه خواب آرزوست

(مسکو، ۱۴۶۸/۱۰۳/۴)

حال آنکه به نظر می‌رسد در این بیت «جامه» و «خواب» حالت ترکیبی ندارند و جدا از هم هستند: مرا بر یکی جامه، خواب آرزوست، یعنی: خوابیدن بر روی جامه‌ای (گسترده‌ای) را آرزو دارم.

۱۰. بدرّ همی باد پیراهنش درفشان شود آتش اندر تنش

پس از اشاره به ابهام مرجع ضمیر «ش» که معلوم نیست به گل باز می‌گردد یا ابر، بیت را با فرض اینکه مرجع، «ابر» است^{۲۰} بدین‌سان معنی کرده‌اند: «باد پیراهن ابر را می‌درد و آتش تنش را که کنایه از خورشید است، آشکار می‌کند». (ص ۴۷) نخست اینکه با رویکرد به تجاهل‌العارف «بلبل» در بیت پیشین و نیز بن‌مایه اساطیری نرینگی آسمان و مادینگی زمین،^{۲۱} تردیدی نمی‌ماند که «ابر» به عنوان نماد و نماینده آسمان مذکر، عاشق «گل» چونان یکی از عناصر و مظاهر زمین مؤنث است، از این روی مرجع ضمیر «ش» ابرِ عاشق در بیت قبل است که باد، آتش عشق او را به عنوان گواه این مهرورزی آشکار می‌کند. دیگر اینکه مراد از «آتش تن ابر» آذرخش است نه خورشید، چون این رویداد در شب تیره و بارانی و پر از باد و نم تصویر شده و بدیهی است که در شب تار، خورشید نمی‌تواند از پشت ابر پدیدار شود. جالب است که در مسمّطی از منوچهری دامغانی نیز، ابر عاشق باغ است و آتش دل (= صاعقه) خویش را به معشوق می‌نمایاند:

باغ معشوقه بد و عاشق او بوده سحاب... / ... آتشی داشت به دل دست زد و دل بدرید / تا به دیده بت
او آتش پنهانش بدید^{۲۲}

در مقدمه *گرناسپ نامه* اسدی توسی هم به عشق ابر بر زمین اشاره شده است:

زمین است گنج خدای جهان همان از زمین است فخر شهان
... همش عاشق است ابر با درد و رشگ کش از دیده هزمان بشوید به اشگ^{۲۳}
در بیتی از شهید بلخی هم آمده است:

ابر همی گرید چون عاشقان باغ همی خندد معشوق وار^{۲۴}

این شاهد را نیز باید در نظر داشت که در خطبه داستان هفت خان اسفندیار از «آذرخش» به صورت «آتش دل ابر» یاد شده است.^{۲۵}

۱۱. به عشق هوا بر زمین شد گوا به نزدیک خورشید فرمان روا

در توضیح بیت می‌خوانیم: «فاعل هر دو مصرع این بیت واژه «باد» است که در مصرع اول بیت قبل آمده است. پس بیت می‌گوید که باد نزد خورشید فرمانروا - که خود ریشه در میتراثیسم دارد - گواه عشق آسمان است بر زمین». (ص ۴۸) پیشنهاد می‌شود که فاعل بیت را با قرائت معروف: به عشق هوا، بر زمین شد گوا، آذرخش (آتش تن ابر) یا پاره‌پاره شدن ابر در بیت قبل بدانیم و بیت را چنین معنی کنیم: پاره شدن ابر و درخشش آذرخش از آن، در نزد خورشید به عاشق بودن آسمان بر زمین گواهی داد.

گزارش دقیق‌تر آن است که بگوییم: اثرات شکافتن ابرها و صاعقه - که باریدن باران و نمناک شدن زمین و گیاهان است - در پیشگاه خورشید گواهی خواهد داد و فعل «شد» را به اصطلاح مضارع محقق‌الوقوع بگیریم چون خورشید در شب وجود ندارد و عمل شهادت به هنگام طلوع آن انجام خواهد شد. البته با تصور دو حرف اضافه «به» و «بر» برای (عشق) و قرائت: «به عشق هوا بر، زمین شد گوا» فاعل بیت «زمین» - مراد باز رطوبت گل‌ها و گیاهان آن بر اثر گریه ابر - خواهد بود.^{۲۶}

۱۲. نگه کن سحرگاه تا بشنوی ز بلبل سخن گفتن پهلوی

نوشته‌اند: «برای واژه پهلوی در این بیت و نیز در ابیات دیگر از شاهنامه، سه گونه تفسیر قائلند». (ص ۴۹) و سپس سه معنی را به ترتیب: پهلوانی، زبان پهلوی و شاهوار و شایسته بزرگان آورده‌اند، اما شاید بتوان در این بیت گزارش دیگری را نیز برای «پهلوی» فرض کرد و آن نام‌آهنگی در موسیقی است، چنانکه در این نمونه‌ها دیده می‌شود:

سرایندگان ره پهلوی ز بس نغمه داده نوا را نوی

(نظامی) ۳۷

بلبل ز شاخ سرو به گلبنانگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی
حافظ، غزل ۴۸۶ و بر اساس تصحیح علامه قزوینی)

در این صورت «سخن گفتن پهلوی بلبل» آواز زیبا و دلکش این پرنده است که همچون لحن موسیقایی «پهلوی» گوشنواز و موزون است. همچنین ایشان میان چهچه و آواز رسای پهلوانی یا شاهوار در این بیت رابطه منطقی تری می‌بینند تا میان بلبل و زبان پهلوی (ر.ک: ص ۴۹) ضمن پذیرش این نکته، باید گفت که پیوند بلبل و زبان پهلوی که بر بنیاد دیدگاهی، برخاسته از همانندی آواز این پرنده با وردخوانی موبدان زرتشتی است،^{۳۸} باز در شعر پارسی سابقه دارد:

بلبل به زبان پهلوی با گل زرد فریاد همی کند که می‌باید خورد

(خیام)

بر گل نو زندواف مطربی آغاز کرد خواند به الحان خوش نامه پازند و زند

(سوزنی) ۳۹

مهم‌تر از این سنت گونه ادبی، این مطلب منقول از دکتر سرکاراتی است که: «در متون ودایی هم، آواز روحانیان (karavah) در ستایش ایزدان به صورت پرندگان خوش آواز تشبیه شده است».^{۳۹}

۱۳. چو از خواب بیدار شد تیره شب یکی جام می خواست و بگشاد لب

چنین گفت با مادر، اسفندیار که با من همی بد کند شهریار

درباره این دو بیت آورده‌اند: «فاعل هر سه جمله بیت چهارم، اسفندیار است که در بیت دوم آمده و به قرینه حذف شده است». (ص ۵۳) با رویکرد بدین که در بیت دوم:

که چون مست باز آمد اسفندیار دژم گشته از خانه شهریار

از بازگشت اسفندیار از نزد پدر سخن رفته است، پیشنهاد می‌شود که فاعل مصراع: «چون از خواب بیدار شد تیره شب» را «کتایون» بدانیم که در بیت پیش شناسانده شده است:

کتایون قیصر که بُد مادرش گرفته شب و روز اندر برش

و فاعل سه مصراع دیگر را «اسفندیار» بگیریم. بر این پایه گزارش بیت چنین می‌تواند باشد: وقتی که کتایون - به سبب سرو صدای مست بازآمدن اسفندیار از کاخ گشتاسب - بیدار شد، اسفندیار جام باده‌ای طلب و شروع به سخن‌گویی کرد.
۱۴. در بیت:

بشد پیش گشتاسب، اسفندیار
همی بود با رامش و می‌گسار

درباره صورت «بشد/نشد» در آغاز مصراع نوشته‌اند: «... ولی ضبط «نشد» در دو نسخه دیگر ماقبل تأمل جدی است». (ص ۶۳) برای آگاهی ایشان و خوانندگان گران‌سایه اشاره می‌شود که دکتر خالقی مطلق بر اساس دستنویس‌های: قاهره (۷۴۱)، توپقاپوسرای (۹۰۳)، بریتانیا (۸۴۱)، پاریس (۸۴۴)، انستیتوی خاورشناسی شوروی (۸۴۹) و برلین (۸۹۴ هـ. -) ضبط «نشد» را به متن تصحیح خویش برده‌اند (خالقی، ۴۲/۲۹۵/۵) همچنان که آقای جیحونی (۴۲/۱۱۵۷/۳) به پیشنهاد نگارنده، قرینه‌ای که ضبط «نشد» را برتر می‌دارد، اشاره‌ای است که در بیتی دیگر از این داستان به جدایی ایوان و اقامتگاه اسفندیار از آن گشتاسب رفته است:

ز پیش پدر بازگشت او به تاب
چه از پادشاهی چه از خشم باب

به ایوان خویش اندر آمد دژم
لبی پر ز باد و دلی پر زغم

(خالقی، ۳۰۵/۵ و ۱۶۲/۳۰۶ و ۱۶۳)

در بیت مورد بحث نیز، اسفندیار که به گفته چند بیت پیش، از بارگاه گشتاسب بازگشته است، بی‌گمان در ایوان ویژه خویش:

دو روز و دو شب باده خام خورد
بر این اساس: نشد پیش گشتاسب...

۱۵. همی در دل اندیشه بفرآیدش
همی تاج و تخت آرزو آیدش

در بخشی از توضیح بیت آمده است: «ش، در هر دو فعل ضمیر مفعولی است که به اسفندیار بازمی‌گردد و معادل «او را» است». (ص ۶۴) پیشنهاد می‌شود در مصراع نخست، «ش» را مضاف‌الیه «دل» بدانیم که به ضرورت شعری از جایگاه اصلی خویش جدا شده است (اصطلاحاً: رقص / جهش ضمیر) و در مصراع دوم، ضمیر فاعلی که این‌گونه از کاربردهای ضمیر متصل سوم شخص مفرد از ویژگی‌های سبکی و دستوری شاهنامه است.^{۳۰}

۱۶. درباره عنوان «دستان» برای زال نوشته‌اند: «چگونگی نامگذاری دستان در شاهنامه ناروشن است. نخستین ابیاتی که در آنها از «دستان» یا «زال» یاد می‌شود ابیاتی است که در شاهنامه مسکو الحاقی تشخیص داده شده‌اند و نیز چنان‌اند که ابهام نام‌گذاری را رفع نمی‌کنند». (ص ۷۲) اگر همان بیت‌های برافزوده، اساس بررسی وجه تسمیه این عنوان در شاهنامه قرار بگیرند، ابهام‌چندانی بر جای نمی‌ماند، چون به استناد دو بیتی که در نسخه‌های توپقاپوسرای (۷۳۱)، پاریس (۸۴۴)، برلین (۸۹۴) و

بریتانیا (۸۴۱) آمده است، سیمرغ به زال می‌گوید که چون پدرت (سام) با تو مکر و حيله کرد، من نام تو را «دستان: چاره» نهادم:

نهادم ترا نام دستان زند که با تو پدر کرد دستان و بند
بدین نام چون بازگردی ز جای بگو تات خواند یل رهنمای

(خالقی، ۱۷۱/۱ حاشیه ۴)

۱۷. در (ص ۸۱) در توضیح «فره» آمده است: «نخستین انسانی که مشمول فرّ اهورایی شد، هوشنگ پیشدادی بود و به روایت شاهنامه، گشتاسپ کیانی آخرین پادشاهی بود که از این نیرو بهره داشت». بر بنیاد شاهنامه، پیش از هوشنگ، گیومرت، نخستین شهریار - انسان دارای فرّ ایزدی است:

همی تافت زو فرّ شاهنشهی چو ماه دو هفته ز سرو سهی

(خالقی، ۱۰/۲۲/۱)

همچنین گشتاسپ نیز آخرین پادشاه فرهمند شاهنامه نیست و پس از وی بارها به برخوردار شهریاران دیگر از این نیروی اهورایی اشاره شده است.^{۳۱}

۱۸. در این بیت:

میانش به خنجر کنم بدو نیم نباشد مرا از کسی ترس و بیم

درباره «بدو» نوشته‌اند: «یعنی به دو که دال برای پر شدن وزن شعر مشدد خوانده می‌شود و هم از این روی باید روی هم نوشته شود». (ص ۸۳) پیشنهاد می‌شود که آن را - چنانکه دکتر خالقی مطلق (۸۸/۲۹۹/۵) آورده‌اند - «به دو نیم» بنویسیم و با کمی اشباع «به» بخوانیم تا وزن تکمیل شود و نیازی به قرائت گوش آزار beddo نباشد.^{۳۲}

۱۹. سوی گنبدان دز فرستادیم ز خواری به بدکارگان دادیم

در این بیت «بدکارگان» را جمع «بدکاره» و زندان‌بانان و دژخیمان گنبدان دز دانسته‌اند (ص ۸۶). آیا نمی‌توان با رویکرد به ترجمه بنداری از این دژ به «حُصْن النساء: زندان زنان» و توضیح تاریخ طبری «ألحصن الذی فیهِ حَبَس النساء» و نیز تحلیل ریشه‌شناختی فون اشتاکلبرگ و دکتر سرکاراتی درباره جزء نخست ترکیب نام دژ که احتمال داده‌اند مخفف «کنیندان» به معنی «بند و زندان کنیزکان» باشد،^{۳۳} «گنبدان دژ» را در اصل زندان زنان شمرده که گشتاسپ، اسفندیار را برای خوار داشت بیشتر بدان جای فرستاده است؟ بر بنیاد این قراین، شاید بتوان گفت که مراد از «بدکارگان» نیز در بیت مورد بحث «زنان تباہکار» زندانی در آن دژ است، چنانکه مفرد واژه (= بدکاره) نیز به استناد لغت‌نامه مرحوم دهخدا برای زن بدعمل به کار می‌رود.

۲۰. در (ص ۱۳۶) درباره «ساروان» نوشته‌اند: «مرکب است از سار + وان. سار همان سر است که قبلاً به آن پرداخته‌ایم. وان یا بان، پسوند صفت فاعلی است به معنی دارنده و نگهبان، پس ساروان یا ساربان یعنی دارنده سر که منظور دارنده سالاری و ریاست است».

پیشنهاد می‌شود «سار» را به معنی «شتر» و «ساروان/ بان» را «شتربان» معنی کنیم، واژه «سار» در این معنی، به طور جداگانه در بیتی از کلبه و دمنه رودکی هم به کار رفته است:

داستی آن تاجر دولت شعار صد قطار سار اندر زیر بار
(دیوان، همان، ص ۷۹)

۲۱. دربارهٔ واژه «خاور»، آمده است: «خوروران (xwār) - varān یا خوربران (xwār) - barān) به معنی جای برآمدن خورشید (مشرق) حاصل آمده است». (ص ۱۵۷) به نظر می‌رسد که صورت پهلوی این واژه به معنی «برندهٔ خورشید» و در نتیجه «مغرب» باشد، چنانکه شادروان دکتر معین نیز در فرهنگ فارسی، این معنی را برای xwār - varān آورده‌اند. دقت در اجزای خود ترکیب هم این مفهوم را استوار می‌کند: خور (= خورشید) وران (= بران) و روی هم خورشید بران. «خاور» به معنی «مغرب» در این دو بیت از رودکی آشکارا دیده می‌شود:

مهر دیدم بامدادان چون بتافت از خراسان سوی خاور می‌شتافت
نیمروزان بر سر ما برگذشت چون به خاور شد ز ما نادیده گشت

(دیوان، همان، ص ۴۷)

۲۲. کنون من ز ایران بدین آمدم نبید شاه دستور تا دم زدم

«دم زدن» را در اینجا «امتناع کردن و سرپیچی کردن» گزارش کرده‌اند (ص ۱۶۳) که پیشنهاد می‌شود به استناد کاربردهای گوناگون آن در شاهنامه به معنی «درنگ و تعلل» گرفته شود،^{۳۴} چنانکه خود ایشان در توضیح معنای بیت به این مفهوم آورده‌اند. افزون بر این، توجه به شاهد همانند دیگر - با همان استعمال دستوری ویژهٔ (دم زدم) - و نیز اشارهٔ اسفندیار به فرمان گشتاسپ دربارهٔ درنگ نکردن در سیستان، پیشنهاد مذکور را استوارتر می‌کند:

چنین گفت کز نزد تور آمدم نفرمود تا یک زمان دم زدم

(خالقی، ۹۲۵/۱۴۶/۱)

به زاول نفرمود ما را درنگ نه با نامداران این بوم جنگ

(خالقی، ۵۰۳/۳۳۳/۵)

۲۳. که من زین پشیمان کنم شاه را برافروزم این اختر و ماه را

در گزارش مصراع دوم می‌خوانیم: «ماه در اعتقادی گسترده‌تر نماد روشنایی است در دل شب و به نظر می‌رسد که در این بیت نیز به همین ویژگی آن توجه شده است. زیرا اسفندیار می‌گوید من سوگند می‌خورم که با افروختن ستاره و ماه، آسمان تیرهٔ مناسبات تو و شاه را روشن کنم». (ص ۱۶۴) و سپس به نظر دکتر خالقی مطلق - براساس رزم‌نامهٔ رستم و اسفندیار - اشاره کرده‌اند که «اختر و ماه» را کنایه از «بخت و اقبال» می‌دانند.

به پیشنهاد نگارنده با توجه به دو بیت دیگر از شاهنامه که در آنها ترکیب «تیره دیدن / گشتن: اختر و ماه و هور» به کنایه از «بخت‌برگشتگی و تیره‌روزی» به کار رفته است، عقیده دکتر خالقی مطلق درباره « اختر و ماه» در ترکیب «برافروختن اختر و ماه» که دقیقاً متضاد آن دو تعبیر دیگر است، قابل قبول تر است:

بیامد دژم از بر گاه اوی همه تیره دید اختر و ماه اوی

(مسکو، ۱۱۶/۲/۷۴۸)

که بگسستی از تن دل و زور من چنین تیره گشت اختر و هور من

(خالقی ۵۹/۴/۹۲۴)

۲۴. بیوشید زربفت شاهنشهی به سر بر نهاد آن کلاه مهی

درباره واژه «مهی» آورده‌اند: «در این بیت به ضرورت رعایت قافیه، مهی باید مهی خوانده شود که ظاهراً نوعی نقص قافیه است/ ص ۱۷۰» چون قافیه دارای حرف الحاقی و به اصطلاح موصوله است، رعایت حرکت حذو واجب نیست و قرائت «مهی» به همان تلفظ اصلی آن، ایرادی در قافیه بیت ایجاد نمی‌کند. این نقص و تغییر قرائت ناشی از ضرورت قافیه زمانی است که «مه» و «شاهنشه» بدون هیچ حرف اضافه دیگر در محل قافیه قرار بگیرد.

۲۵. ز دیده بیامد به درگاه رفت زمانی به اندیشه بر زین بخت

در توضیح «بخت» آمده است: «ظاهراً «سرش را گذاشت و چشمانش را بست» معنی می‌دهد.» (ص ۱۷۳) پیشنهاد می‌شود که با توجه به کاربرد دیگری از این واژه در شاهنامه، آن را «خمیدن» معنی کنیم:

چو شد سال آن پادشاه بر دو هفت به پالیز آن سرو یازان بخت

(مسکو، ۲۶۳/۷/۲۰)

در این صورت معنای مصراع دوم نیز چنین می‌شود که: زال، مدتی نگران و تأمل‌کنان بر روی زین اسپ خم شد. گزارنده محترم پس از شرح چند بیت مربوط، با اشاره به اینکه ضبط شاهنامه دکتر دبیرسیاقی «بگفت» است، معانی مختلف این واژه را - حتی در خاص‌ترین شکل به معنی منفجر شدن و ترکیدن - آورده و نوشته‌اند: «حتا اگر این معنی [ترکیدن] نیز از بیت مستفاد شود، باز با «سر به زین اسب نهادن» منافات دارد». (ص ۱۷۴) درباره این ضبط که در چاپ دکتر خالقی مطلق نیز آمده است: زمانی پراندیشه بر زین بگفت (۳۰۲/۳۱۷/۵) باید گفت که یکی از معانی واژه «گفتن» در دوره میانه «افتادن» بوده که به استناد این بیت فردوسی می‌توان گفت به پارسی دری نیز رسیده است،^{۳۵} بر همین بنیاد «برزین گفتن» یعنی: بر روی زین افتادن، و «گفت» در اینجا با هیچ یک از معانی مشهور آن ارتباط ندارد.

۲۶. در بیت:

چنین داد پاسخ که من بهمنم نبیره جهاندار رویین‌تم

پس از توضیح این نکته که به مستند بیت مورد بحث می‌توان گفت «نبیره» در شاهنامه به معنی «فرزند بلافصل» نیز به کار رفته است، درباره شرط استعمال این واژه به معنی رایج‌تر خود (= نوه) در این بیت نوشته‌اند: «... یا بگوئیم پدیده «رویین تنی» در شاهنامه پدیده‌ای خیلی جدی و خاص نیست و به عنوان یک صفت عام به گشتاسپ نیز داده شده است». (ص ۱۷۷)

جهت آگاهی باید اشاره کرد که «رویین تنی» در شاهنامه دو کاربرد جداگانه دارد: درباره اسفندیار، یگانه پهلوانِ رویین‌بدن اساطیر و حماسه ملی ایران به معنی واژگانی و ویژه خویش و در اطلاق به دلاوران و پهلوانان دیگر به مفهوم عام و کنایی نیرومند و استوار که در نمونه‌هایی از این سان دیده می‌شود:

بفرمود کان کو کمندافگن است به رزم اندرون گرد رویین تن است

(خالقی، ۱۶۵/۱۲/۳۱)

۲۷. در همان بیت: چنین داد پاسخ که من بهممنم... درباره «نبیره»، آمده است: «من جایی نبیره را به معنی فرزند نیافتم و اگر کاربرد واژه در این بیت درست باشد و بیت الحاقی یا تحریف شده نباشد، بیتی نمونه و بی‌قرینه است». (ص ۱۷۷) تا جایی که نگارنده جست‌وجو کرده و یافته است، در بیتی از فرخی سیستانی درباره «امیر ابوحامد، محمدبن محمود غزنوی» که فرزند سلطان محمود است، واژه «نبیره» در معنی «پسر بلافصل» به کار رفته:

امیر عالم عادل نبیره خسرو غازی جلال دولت عالی امین ملت تازی^{۳۶}

در ضمن از نظر اصالت بیت، دکتر خالقی مطلق (۳۱۵/۳۱۸/۵) و آقای جیحونی (۳۱۳/۱۱۶۷/۳) هم آن را به همین صورت و در متن آورده‌اند. بنداری نیز در برگردان بیت هر دو معنی پسر و نوه را آورده است: «فقال انا بهممن بن اسفندیار، حافدالملک کشتاسب».^{۳۷}

۲۸. خورش چون بدین‌گونه داری به خوان چرا رفتی اندر دم هفت‌خان؟
درباره نبودن بهممن در هفت‌خان اسفندیار برخلاف گفته رستم در این بیت نوشته‌اند: «هیچ نشانی از اینکه بهممن همراه اسفندیار هفت‌خان را پیموده باشد، نیست. حتی در مجلد ششم، صفحه ۲۱۳ تصریح شده است که چون اسفندیار از هفت‌خان بازگشت دو هفته در نزدیکی ایران چشم به راه سه پسر خود ماند تا به پیشوازش بیایند... این بیت یکی از ابهامات جدی داستان رستم و اسفندیار است». (ص ۱۹۵)
چنین می‌نماید که بیت‌های مستند ایشان، برعکس، گشاینده ابهام و دشواری این بیت باشد، چون بر پایه داستان هفت‌خان اسفندیار، پهلوان رویین تن پس از دریافت پاسخ‌نامه خویش از گشتاسپ، رویین دژ را می‌سوزاند و سپس:

سه پور جوان را سپهدار گفت پراگنده باشید با گنج جفت
به راه ار کسی سرپیچد ز داد سرانشان به خنجر بیرید شاد
شما راه سوی بیابان برید ستان‌ها چو خورشید تابان برید

سوی هفتخوان من به نخجیر شیر بیایم شماره مپوید دیر
(مسکو، ۸۱۱-۸۰۸/۲۱۳/۶)

این نشان می‌دهد که سه پسر اسفندیار - از جمله بهمن - در داستان هفت‌خان و گشودن رویین‌دژ همراه وی بوده‌اند، ولی به هنگام بازگشت به ایران از او جدا می‌شوند، چون اسفندیار آنها را از راه بیابان می‌فرستد و خود دوباره از مسیر هفت‌خان به ایران بازمی‌گردد و چون پسرانش دو هفته، پس از وی به نزدیک ایران می‌رسند بر آنها خشمگین می‌شود،^{۳۸} نه اینکه چون دیر به پیشوازش آمده‌اند، برمی‌آشوبد - چنان‌که شارح گرامی نوشته‌اند - بر اساس این قرینه می‌توان گفت چند جایی هم که در روایت هفت‌خان به همراهی و یاری «پسر» اسفندیار اشاره شده، مراد به طور عموم فرزندان پسر اوست و نه فقط یکی از آنها.^{۳۸}

۲۹. مصراع دوم این بیت را:

بخندید رستم، بدو گفت: شاه ز بهر خورش دارد این پیشگاه

چنین گزارده‌اند: «... شاه (در اینجا اسم عام است و بر همه شاهان اشاره دارد) دستگاه پادشاهی خود را برای خوردن و خوراک برپا می‌کند». (صص ۱۹۵ - ۱۹۶) پیشنهاد می‌شود که «شاه» را خطابی احترام‌آمیز برای «بهمن» و در نتیجه در این بیت، عنوانی معرفه و مخصوص بدانیم و بیت را این گونه معنی کنیم: رستم خندید و گفت: شاه (= بهمن) این دستگاه و آراستگی و تکلف را برای خوردن دارد، به بیانی دیگر: این همه برای پذیرایی از شاه (بهمن) و خوردن او فراهم آمده است.

آمدن صفت «این» قبل از «پیشگاه» نشان می‌دهد که سخن رستم، عمومی و کلی نیست و به همین دستار خوان خویش اشاره دارد و مخاطب او نیز مهمانش است. همچنین عنوان «شاه» در کاربردهای احترامی برای افرادی که پادشاه نیستند (عموماً شاهزاده) باز در *شاهنامه* سابقه دارد:

به دیدار شاه (= اسفندیار) آمده‌ستش نیاز ندانم چه دارد همی با تو راز؟

(خالقی، ۴۶۳/۳۳۰/۵)

۳۰. به گیتی بر آن‌سان که اکنون تویی نباید که داری سر بدخویی

درباره ترکیب «سر بدخویی» آورده‌اند: «اضافه‌ای استعاری است که در آن بدخویی (= بدخلقی) به سر انسان تشبیه شده است». (ص ۲۰۳) پیشنهاد می‌شود که «سر» را به معنای مجازی «اندیشه» و «سر بدخویی داشتن» را «در فکر بدمنشی بودن» بدانیم، چنانکه «سر چیزی داشتن» کنایه‌ای است به مفهوم: در قصد و اندیشه چیزی بودن، نه اینکه «سر» و «داشتن» را به ترتیب به معنای اصلی «عضوی از بدن» و «تصاحب کردن و در اختیار گرفتن» بپنداریم.

۳۱. ز گفتارت آنکه بدی بنده شاد که گفتی که چون تو ز مادر نژاد

۳۳. در توضیح این بیت:

بدو گفت کز مردم سرفراز
نزیب که با زن نشیند به راز

آمده است: «ورود غیرمنتظره عنصر اندیشگی اسفندیار درباره زن، ظاهراً متن را دچار نوعی ابهام کرده است که می‌توان آن را در میان انواع ابهامات، ابهام موضوعی نامید... من گمان می‌کنم که فردوسی عمداً اسفندیار را به بیان چنین ناروایی برانگیخته است تا تلاطم روحی و نیز سبکی دید او را نسبت به زن یادآور شود». (ص ۲۳۰) پرسش نگارنده این است که آیا نمی‌توان این سخن اسفندیار را به هنگام خشم و خروش، مربوط به مشورت و رازگویی خویش (مردم سرفراز) با مادرش کنایون (زن) دانست که سرانجام باعث آزدگی و این بیان اسفندیار می‌شود:

که پیش زنان راز هرگز مگوی
چو گویی سخن بازیابی به کوی

چنانکه در اینجا نیز بهمن در زمینه موضوعی که بیشتر مادرش را پس از بحث در آن باره نکوهیده بود، خوار می‌کند و کودک می‌خواند.

۳۴. که روی [سیاوش] گر دیدمی
بدین تازه‌رویی نگر دیدمی

پس از بحث درباره صورت‌های سیاوش، سیاوش و سیاوخش در چاپ‌های دیگر چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند: «به هر حال یا باید گفت که «روی سیاوش گردیدمی» یا «که روی سیاوش اگر دیدمی» من شکل نخست را به زبان فردوسی و به زبان هنر نزدیک‌تر می‌دانم». (ص ۲۳۴) دکتر خالقی مطلق (۴۸۱/۳۳۲/۵) صورت «سیاوخش» را در متن آورده و در گفت‌وگویی در سمینار ایران‌شناسی (پاریس، سپتامبر ۱۹۹۹) به صراحت اشاره کرده‌اند که: «... ما می‌توانیم صددرصد مطمئن باشیم که فردوسی (سیاوش) نگفته است بلکه یا (سیاوخش) گفته و یا (سیاوش) یعنی اگر به هجای بیشتری احتیاج داشته، سیاوخش را به کار برده و اگر کوتاه‌تر می‌خواسته بگوید سیاوش را به کار می‌برده است... اگر شما یک مطالعه‌ای در قوافی شاهنامه انجام بدهید، می‌بینید که از سه صورت سیاوش و سیاوش و سیاوخش، صورت سیاوش الحاقی است».^{۴۰}

۳۵. دو گیتی به رستم نخواهم فروخت
کسی چشم دین را به سوزن ندوخت

درباره مصرع دوم نوشته‌اند: «به کنایه یعنی دین چشم دارد و ناظر بر رفتار ماست. از این رو من که اسفندیار باشم قادر نیستم بیرون از حوزه فرمان‌های دینی عمل کنم». (ص ۲۶۱) پیشنهاد می‌شود با عنایت به مصرع نخست که اسفندیار می‌گوید: دو جهان را - که بسیار ارزشمند است - به خاطر رستم از دست نخواهم داد، معنای «دین را به سبب چیزی کم‌ارج و نادر خور نادیده گرفتن» را نیز برای کنایه «چشم دین را به سوزن دوختن» در نظر داشته باشیم. نیازی به گفتن نیست که در این گزارش، «سوزن» به نماد چیز کم‌ارزش انگاشته شده است تا توازن مفهومی دو مصرع حفظ شود.

۳۶. در بخشی از توضیحات «ببریان» آمده است: «در مثنوی برزنامه منسوب به «خواجه عمید عطاءبن یعقوب» (عطایی رازی) شاعر قرن پنجم «ببریان» ظاهراً در وجه وصفی و «بیان» برای «ببر» به صورت صفت به کار رفته است». (ص ۲۷۳) و سپس دو بیت مربوط را آورده‌اند.

پیش از برزنامه، در خود شاهنامه نیز «ببریان» به معنای جانور درنده با کاربردی که «بیان» را وصفی برای «ببر» نشان می‌دهد، دیده می‌شود:

بدو گفت پیران که شیر ژیان نه درنده گرگ و نه ببر بیان

(خالقی، ۳/۴۴۳/۳۴۸)

۳۷. نگاه‌دار ایران و توران منم به هر جای پشت دلیران منم

در این بیت پس از اشاره به نظر چند تن از شارحان، صورت «توران و ایران» در مصراع نخست را از نگاه قافیه، خوش‌آهنگ‌تر شمرده و نوشته‌اند: «دشمن بودن رستم با «تورانیان» نیز بحث کش‌داری را دامن می‌زند که از حوصله کار ما بیرون است و من گمان نمی‌کنم موجه باشد». (ص ۲۷۸) حال آنکه اشکال معنایی بیت بر سر همین نکته است که چگونه رستمی که در تمام دوره شهریار ی افراسیاب با تورانیان جنگیده و جهان‌پهلوان دشمن فکن ایرانیان در نبرد با تورانیان بوده است، در اینجا پشتیبان آنها نیز دانسته شده است؟ از سوی دیگر، کتاب شاهنامه‌خوانی چنانکه از عنوان فرعی و توضیح آن در داخل کتاب برمی‌آید شرح مفصل واژگانی، دستوری و موضوعی داستان رستم و اسفندیار است و بر همین بنیاد باید حوصله چنین بحث‌هایی را برای توضیح دشواری و رفع ابهام بیت‌ها داشته باشد. درباره مصراع مورد بحث با توجه به آشفته‌گی نسخ، شاید تنها راه رسیدن به صورت درست، استفاده از «تصحیح قیاسی» است،^{۴۱} همچنان که دکتر خالقی مطلق (۵/۳۴۱/۶۰۱) و آقای جیحونی (۳/۱۱۷۹/۶۰۰) بر این اساس ضبط معنی‌دار و صحیح: «نگهدار ایران و نیران منم» را برگزیده‌اند. در این ضبط «ایران، به معنای شهر ایران» چونان پایتخت کشور ایران و «نیران» در معنی شهرهای دیگر این کشور - غیر از پایتخت آن - و گزارش مصراع چنین است: من پشتیبان همه کشور ایران و شهرهای آن (اعم از پایتخت و جز آن) هستم. «ایران» به معنای یاد شده در شاهنامه سابقه کاربرد دارد:

وُرا کرد پدرود وز ایران برفت سوی زاولستان خرامید تفت

(خالقی، ۳/۲۸۵/۲۸۷۷)

۳۸. به دست چپ خویش بر جای کرد ز رستم همی مجلس آرای کرد

مصراع دوم را چنین گزارده‌اند: «و برای او مجلس را آرایش کرد». (ص ۲۸۲) پیشنهاد می‌شود که این گونه معنی کنیم: با رستم، مجلس خویش را آراست، «مجلس آرای» به معنی «زینت‌دهنده مجلس» باز در شاهنامه به کار رفته است:

دریغ آن بر و کتف و بالای شاه دریغ آن رخ مجلس‌آرای شاه

(مسکو، ۷/۳۴۹/۷۶۹)

۳۹. بکشتش به طوس اندرون اژدها که از چنگ او کس نیابد رها

درباره این بیت اژدهاکشی سام است، می‌خوانیم: «اما اینکه «توس» در این بیت کجاست، بر ما روشن نیست». (ص ۳۰۰) در داستان زال و رودابه، سام در نامه‌ای به منوچهر داستان این اژدهافکنی خویش را به تفصیل بازگفته که در آنجا محل ظهور و کشته شدن پتیاره، کشف‌رود ذکر شده است:

چنان اژدها کو ز رود کشف برون آمد و کرد گیتی چو کف

(خالقی، ۹۹۸/۲۳۲/۱)

بر این پایه، از آنجایی که رود کشف در حوزه جغرافیایی خراسان و شرق توس روان بوده است،^{۴۲} می‌توان گفت که «توس» در این بیت همان شهر معروف خراسان است.^{۴۳}

۴۰. که ضحاک بودیش پنجم پدر ز شاهان گیتی برآورده سر
مصراع دوم را درباره مهراب، پدر رودابه، دانسته و نوشته‌اند: «یعنی [مهراب] از همه شاهان جهان بلندمرتبه‌تر بود». (ص ۳۰۳) پیشنهاد می‌شود که توصیف مصراع دوم را درباره «ضحاک» بدانیم که به هر حال در دوران دیریاز شهریاری خویش، برترین مهتران جهان به شمار می‌رفت، نه اینکه مهراب که نهایتاً فرمانروای منطقه‌ای کابلستان بود و این وصف سزاوار مقام او نیست.

۴۱. در گزارش بیت:

همی از پی شاه، فرزند را بکشتم دلیر خردمند را

آمده است: «بیت ۶۷۰ که در آن گفته می‌شود «فرزند دلیر و خردمند خود را به خاطر شاه کشتم» یکی از قرآینی است که گروهی از شاهنامه‌پژوهان به آن استناد می‌کنند تا ثابت کنند که «رستم به هنگام دریدن پهلوی سهراب او را می‌شناخته است» من تصور می‌کنم که سیاق کلام در این بیت زائیده تنگناهای شعری است و در برابر دهها شاهد نیرومند دیگر که همگی بر پوشیده بودن هویت سهراب حکایت دارند، تاب هم‌سنگی ندارد». (ص ۳۱۲) بدون اینکه وارد بحث آگاهی یا ناآگاهی رستم در کشتن سهراب بشویم، تنها اشاره می‌شود که بیتی هم‌مضمون با بیت مورد بررسی، یک بار در خود شاهنامه از زبان زال به کیخسرو و بار دیگر در بهمن‌نامه ایران‌شان (شاه) بن ابی‌الخیر از زبان رستم و این بار خطاب به فرزند اسفندیار، بهمن، آمده است:

چو سهراب فرزند کاندر جهان کسی را نبود از نژاد مهان
بکشت از پی کین کاوس‌شاه ز دردش بگرید همی سال و ماه

(خالقی، ۲۸۶۲/۳۵۴/۴ و ۲۸۶۳)

ز بهر نیاکان تو پور خود بکشتم به کشتی در آن روز بد

(ص ۴۳۲، بیت، ۷۳۶۰)^{۴۴}

۴۲. بجستم همه کین ایرانیان به خون بزرگان بیستم میان

مصراع دوم را: «یعنی دست به کشتار بزرگان زدم». (ص ۳۲۹) معنی کرده‌اند. آیا نمی‌توان «به خون بزرگان میان بستن» را با عنایت به مصراع نخست، اقدام به خونخواهی بزرگانی چون: لهراسپ و زیر و پهلوانان و شاهزادگان کشته شده به دست ارجاسپ و تورانیان دانست؟

۴۳. اگر من نرفتی به مازندران به گردن برآورده گرز گران
درباره «گردن» نوشته‌اند: «ظاهراً به جای مصدر گردیدن به کار رفته است». (ص ۳۳۴) و مصراع دوم را این گونه گزارده‌اند: «اگر من با گرز سنگین و به گردش درآورده (چرخان) خود...» (ص ۳۳۷) پیشنهاد می‌شود «گردن» را به همان معنی مشهور یکی از اندام‌های بدن بدانیم و با استناد به شواهد متعددی که در شاهنامه درباره گذاشتن رزم‌افزارهایی چون، گرز و نیزه به دوش و گردن آمده است، مصراع را «تکیه دادن گرز سنگین به گردن به منظور آسانی حمل» معنی کنیم:

به فرجه‌انداز بستش میان به گردن برآورد گرز گران
(خالقی، ۳۲/۳۷/۱)

رکبش گران شد سبک شد عنان به گردن برآورد درخشان سنان
(مسکو، ۳۹۸/۱۲۸/۷)

۴۴. در (ص ۳۴۷) درباره سوگندشکنی زال نوشته‌اند: «فردوسی می‌گوید: چون زال به «خاک» سوگند یاد کرده بود که لهراسپ را شاه نخواند چون در مقام پوزش خواهی برخاست، نخست لب خود را به خاک آلود...» این نکته که زال به خاک سوگند خورده بود، بی‌گمان از این بیت حاصل شده است:

چو سوگند خوردم به خاک سیاه لب آلوده شد مشمر آن از گناه
(خالقی، ۲۹۵۷/۳۶۱/۴)

ولی پیشنهاد می‌شود که در مصراع نخست پس از «خوردم» ویرگول بگذاریم و بیت را با درنگ چنین بخوانیم:

چو سوگند خوردم، به خاک سیاه لب آلوده شد، مشمر آن از گناه
یعنی: پس از سوگند، از آنجایی که لبم را با خاک سیاه آلودم، این کار (سوگندشکنی) دیگر گناه شمرده نمی‌شود. در واقع «به خاک سیاه» متمم (سوگند خوردن) نیست که آن را «قسم خوردن به خاک» بدانیم بلکه مربوط به «لب آلوده شدن» است.

۴۵. غو کوس خواهیم از آوای رود به تیغ و به گوپال باشد درود
مصراع دوم این گونه معنی شده است: «... درودمان را نثار شمشیر و گرز کنیم». (ص ۳۶۰) پیشنهاد می‌شود «به» را «با، به وسیله» بدانیم: و اگر به وسیله شمشیر و کویال به یکدیگر درود بفرستیم، به سخنی دیگر: به جای درود - که نشانه صلح و مهر است - از رزم‌افزارها - در برخورد با یکدیگر - استفاده کنیم. این گزارش با مصراع نخست بیت نیز همخوانی معنایی بیشتری دارد که رستم جایگزین شدن صدای طبل به جای نوای موسیقی را، به مفهوم روی پوشیدن دوستی و آغاز نبرد به کار برده است.

۴۶. به مردی تو را تاج بر سر نهم سپاسی به گشتاسپ زین برنهم

«سپاس بر نهادن» را «سپاس گفتن و ستودن» معنی کرده‌اند (ص ۳۶۰) به نظر می‌رسد که ترکیب «بر کسی سپاس نهادن» به معنای «منت گذاشتن و وامدار کردن» باشد: که گر من ترا خون دل دادمی سپاس ایچ بر سرت نهادهی (خالقی، ۱۳/۱۶۷/۱)

۴۷. شکم گرسنه، روز نیمی گذشت ز گفتار، [بیکار] بسیار گشت

مصراع دوم را با ضبط «بیکار» و با همین قرائت چنین گزارده‌اند؛ «بهرتر است که بیکار را در معنی «بیپهوده» یا «به بیپهودگی» قید فعل «گشت» (گردید، سپری شد) بدانیم و فاعل این فعل را نیز «روز» بگیریم در این صورت معنی بیت می‌شود: شکم گرسنه است، نیمی از روز گذشت، روز با حرف زدن، بسیار به بیپهودگی گردید (سپری شد)». (ص ۳۶۳) پیشنهاد می‌شود که «بیکار» را صفت «گفتار» بدانیم و مصراع را همان طور که در متن دکتر خالقی مطلق (۷۹۱/۳۵۸/۵) و آقای جیحونی (۷۹۱/۱۱۸۶/۳) آمده است: «ز گفتار بیکار بسیار گشت» بخوانیم، در این صورت معنای مصراع «سخنان بیپهوده فراوان گفته شد»، خواهد بود.

۴۸. تو در پهلوی خویش بشنیده‌ای به گفتار ایشان بگرویده‌ای

درباره «پهلوی» آمده است: «پهلُو که در اینجا به ضرورت پهلُو خوانده می‌شود یعنی شهر، کشور». (ص ۳۸۴) این واژه با املائی که در بیت آمده است (پهلوی: pahluye) تلفظ می‌شود و به معنی «کنار و اطراف» است: «تو از اطرافیان خویش شنیده‌ای...» اگر معنای «شهر و کشور» را برای آن در نظر داشته باشیم، باید «پهلُو: Pahlave نوشت و خواند و هیچ ضرورتی - اعم از وزنی یا جز آن - باعث نمی‌شود که آن را «پهلوی» بنویسیم چنانکه برای نمونه ترکیب «خسرو نامدار» را «خسروی نامدار» نمی‌نویسیم. دکتر خالقی مطلق (۸۷۱/۳۶۵/۵) و آقای جیحونی (۸۷۰/۱۱۸۹/۳) مصراع را به صورت: «تو از پهلوی خویش بشنیده‌ای» آورده‌اند. این واژه در معنای «پهلوان» ولی با همان تلفظ (pahlav) بارها در شاهنامه بدون (ی) مضاف واقع شده است:

برون رفت پس پهلُو نیمروز ز پیش پدر گرد گیتی‌فروز

(مسکو، ۲۸۰/۹۱/۲)

اما «پهلُو: Pahl» با «ی» میانجی به هنگام اضافه شدن آمده است:

زرسپ سرافراز با ریو نیز نهادند در پهلوی شاه نیز

(مسکو، ۹۲۹/۶۷/۴)

۴۹. سراپرده را گفت بُد روزگار که جمشید را داشتی برکنار

در مصراع نخست درباره «بُد» با همین قرائت نوشته‌اند: «اگر ضبط نسخه مسکو درست باشد، مخفف بوده است». (ص ۳۹۴) با رویکرد بدین که این سخن و ایات پسین از اسفندیار است و پیشتر از

آنها، رستم، جمشید و کاووس و کیخسرو را ستوده و گشتاسپ را نکوهیده است، پیشنهاد می‌شود که «بد» را این‌گونه بخوانیم و معنی کنیم تا قرائت این بیت با محتوای پاسخ چند بیتی اسفندیار که کاووس را نیز به خواری یاد می‌کند و گشتاسپ و درباریان او را بزرگ می‌دارد، هماهنگ باشد. در چاپ دکتر خالقی مطلق (۸۹۱/۳۶۷/۵) پس از بیت مورد بررسی، این بیت آمده است که درستی «بد روزگار» را استوارتر می‌کند:

که او (= جمشید) راه یزدان گیهان بهشت
نه خوش روز بودش نه خرم بهشت

۵۰. چو من ببر پوشم به روز نبرد
سر هور و ماه اندر آرم به گرد
مصراع دوم چنین معنی شده است: «... گرد میدان را به خورشید و ماه می‌رسانم و آنها را در غبار زمین محو می‌کنم». (ص ۴۲۲) کنایه «سرچیزی / کسی را به گرد آوردن» که بارها در شاهنامه به کار رفته به معنی «به خاک نشاندن و نهایتاً نابود کردن» است، در مصراع مورد بررسی نیز «هور و ماه» چونان نماد شکوه و بزرگی است که رستم در رجزخوانی خویش به «فروود آوردن و تباہ کردن» آنها به هنگام نبرد اشاره می‌کند.

۵۱. چنین گفت کاری گو برمنش
به فرمان شاهان کند بدکنش
در این بیت «برمنش» را «بلنداندیشه، والامنش» معنی کرده و بیت را چنین گزاردند: «چنین گفت که آری پهلوان بلنداندیشه به فرمان شاه بدرفتاری می‌کند». (صص ۴۵۲ - ۴۵۳) از آنجایی که بیت از سخنان تحقیرآمیزش نوش آذر، فرزند اسفندیار، به زواره، برادر رستم، است و در مصراع دوم آن نیز به نافرمانی «گو» از فرمان «شاه» اشاره شده، پیشنهاد می‌شود که «برمنش» را چنانکه باز در شاهنامه سابقه استعمال دارد به معنی «مغرور» بدانیم:

چون نزدیک دارد مشو برمنش
وگر دور گردی مشو بدکنش
(مسکو، ۱۵۱۳/۱۴۴/۸)

در بیت (۱۱۶۰) هم:
بدو گفت رویین تن اسفندیار
وجود صفت «ناسازگار» معنای «خودخواه» را برای این ترکیب تأیید می‌کند.^{۴۵}
۵۲. تو اندر نبردی و ما پر زرد
جوانان و کی‌زادگان زیرگرد
در این بیت «زیرگرد» را «مجازاً یعنی گرفتار رنج و درد» دانسته‌اند (ص ۴۶۰) پیشنهاد می‌شود که همچون کنایه «به گرد آوردن» در اینجا نیز «زیرگرد بودن جوانان» را «کشته شدن آنان (= مهنوش و نوش آذر)» بدانیم.

۵۳. نگه کن که تا چاره کار چیست؟
بر این خستگی‌ها بر آزار کیست؟

در این بیت به درستی به ابهام مصراع دوم اشاره کرده‌اند (صص ۴۷۶ - ۴۷۷) دکتر خالقی مطلق نیز همین ضبط را به متن خویش برده‌اند (۱۱۵۰/۳۸۹/۵) ولی شاید بتوان به استناد نمونه دیگری که این مصراع - بر پایه چاپ - مسکو - در شاهنامه به کار رفته است:

بینید تا چاره کار چیست؟ بر آن خستگی‌ها بر آزار چیست؟

(مسکو، ۱۳۳۱/۱۹۸/۴)

قافیه دوم مصراع دوم - و در ضبط پیشنهادی، ردیف - را بر پایه دست‌نویس‌هایی چون: کراچی (۷۵۲)، تویقاپوسرای (۹۰۳)، لنینگراد (۷۳۳)، قاهره (۷۹۶)، پاریس (۸۴۴)، واتیکان (۸۴۸) و انستیتوی خاورشناسی (۸۴۹) «چیست» دانست - چنانکه در چاپ آقای جیحونی (۱۱۴۶/۱۲۰۰/۳) آمده است - و آن را چنین گزارد: درمان (گزند) این زخم‌ها چیست؟ چه چیزهایی می‌تواند به درد این جراحات آزار برساند یا به بیانی دیگر درمان کند و بهبود بخشد.

۵۴. ز سر بر همی کند رودابه موی بر آواز ایشان همی خست روی

در مصراع نخست «ز سر بر» را روی هم «بر سر» معنی کرده و در گزارش مصراع نوشته‌اند: «رودابه بر سر خود می‌کند». (صص ۴۹۵ - ۴۹۶) چون در توضیح متمم‌های با دو حرف اضافه، قاعده بر این است که حرف اضافه دوم را پیش از متمم معنی می‌کنند، ترکیب «بر سر کردن موی» به نظر درست نمی‌نماید، از این روی پیشنهاد می‌شود که «بر» را پیشوند فعل بدانیم و برای «سر» قائل به یک حرف اضافه «ز» شویم: «ز سر، بر همی کند رودابه موی» که صورت دستورمند آن چنین است: رودابه ز سر موی، همی بر کند. در این قرائت، ترکیب «موی ز سر بر کردن» به قاعده و مطابق با آیین‌های سوگ شاهنامه خواهد بود.

۵۵. که هر چند من بیش پوزش کنم که این شیردل را فروزش کنم

«فروزش» را به نقل از واژه‌نامه مرحوم نوشین، «آفرین و ستایش» دانسته و مصراع را چنین گزارده‌اند: «... تا مگر این پهلوان دل‌آور (اسفندیار) را ستایش کرده باشم». (صص ۴۹۸ - ۵۰۰) پیشنهاد می‌شود در این بیت، چنانکه دکتر خالقی مطلق نیز نوشته‌اند،^{۴۶} «فروزش» را «درخشش، از خوشحالی برافروختن» بدانیم چون اسفندیار در اینکه رستم او را آفرین بگوید، مخالفتی ندارد بلکه سخنان منطقی تهمتن را نمی‌پذیرد و به راه راستی و روشنی نمی‌آید.

۵۶. و ر ایدون که او را بیامد زمان نیندیشی از پوزش بی گمان

در گزارش بیت آمده است: «به گمان من این بیت می‌گوید: و اگر چنین شد که مگر او سر رسید، در طلب بخشایش لازم [در برابر یزدان به خاطر گناه کشتن اسفندیار] تردیدی نشان ندهی...» (صص ۵۱۹ - ۵۲۰) پیشنهاد می‌شود که سفارش سیمرغ را درباره پوزش رستم از اسفندیار بدانیم نه طلب بخشایش از خداوند، در این صورت معنای بیت این گونه خواهد بود: و اگر مرگ او نیز - با راهنمایی‌هایی که من (= سیمرغ) برای مقابله با او می‌کنم - فرا رسیده باشد، باز تو از پوزش خواهی و کهنترنمایی در برابر او

پرهیز نکنی. این گزارش پیشنهادی با توجه به بی‌تی که پیش از بیت مورد بررسی در چاپ مسکو و بیت دیگری که در تصحیح دکتر خالقی مطلق آمده است، استوارتر می‌شود:

نجویی فزونی به اسفندیار که کوشش و جُستن کارزار

(مسکو، ۱۲۸۱/۲۹۷/۶)

کنی لابه او را تو فردا به پیش فدی داری او را تن و جان خویش

(خالقی، ۱۲۸۲/۴۰۲/۵)

۵۷. شگفتی نمایم هم امشب تو را بیندم ز گفتار بد لب تو را

مصراع دوم را: «دیگر نزد تو از بدی‌ها سخن نگویم» معنا کرده و سپس به گزارش: «لب تو از سخن بد گفتن درباره اسفندیار بسته شود». در شروع دیگر اشاره کرده‌اند (ص ۵۲۲) پیشنهاد می‌شود که همان گزارش دوم را بپذیریم چون مراد سیمرغ این است که پس از گفتن راز سپهر - که کشنده اسفندیار دوچار شوربختی می‌شود - و با نشان دادن شیوه کشتن او - که استفاده از تیر گزپرورده با آب رز و روشی ویژه با توجی‌هات اساطیری - آیینی است - اهمیت و مقام و خصوصیات اسفندیار را به تو خواهیم نمود و در نتیجه: تو را - به سبب این ویژگی‌ها - از بدگویی درباره او بازخواهم داشت.

۵۸. شنیدم که دستان جادوپرست به هنگام یازد به خورشید دست

آورده‌اند: «مصراع «به هنگام یازد به خورشید دست» یعنی «به موقع دست در خورشید هم می‌برد». اسفندیار در وصف افسونگری‌های دستان مبالغه می‌کند و می‌گوید او حتی قادر است در کار خورشید هم دخالت کند». (ص ۵۳۷) پیشنهاد می‌شود مصراع دوم را: «در مواقع لازم و ضروری از خورشید یاری می‌جوید»، معنا کنیم. این گزارش با موضوع پیوند خاندان رستم با مهر و مهرآیینی که خود گزارنده گرامی بارها بدان و برخی نشانه‌های احتمالی‌اش در متن داستان اشاره کرده‌اند، ارتباط می‌یابد و از نظرگاهی که بنیاد داستان را نبرد آیین زرتشتی با دین کهن مهرپرستی می‌داند، بیت مهم و قابل توجهی است.

۵۹. جز از بند، دیگر تو را دست هست به من بر، که شاهی و یزدان‌پرست

درباره این بیت آمده است: «به من بر، یعنی به طرف من دراز کن بیت... یعنی «تو به جز دست بند و زنجیر، دستان دیگری نیز داری [مثل دست آشتی، دست دوستی و...] زیرا شاه و یزدان‌پرست هستی، آن دست‌ها را به سوی من دراز کن.» در این بیت، اضافه تشبیهی «دست بند» - بی‌آنکه ظاهر شده باشد - مراد بوده است». (صص ۵۴۶ - ۵۴۷) پیشنهاد می‌شود «دست» را مجازاً «قدرت و برتری» و ترکیب «دست بر من بودن» را کنایه از «بر من مسلط و برتر بودن» بگیریم، در این صورت معنای بیت چنین خواهد بود: ای اسفندیار، تو به سبب شاهزاده و دینیار بودن، غیر از بستن من، توانایی‌ها و ابزارهای برتری و تسلط دیگری نیز بر من داری، بند تنها وسیله قدرت و چیرگی تو بر من نیست.

۶۰. به بادافره این گناهم مگیر توی آفریننده ماه و تیر

«بادآفره» را به حکم فعل عبارت «بادآفره» خوانده و «مگیر» را «منظور مکن، به حساب نیاور» معنی کرده‌اند. (ص ۵۵۱) پیشنهاد می‌شود «مگیر» را به معنی «مؤاخذه و بازخواست مکن» بدانیم و «بادآفره» را طبق تلفظ اصلی آن: bā dafrah بخوانیم؛ به بادآفره این گناهم مگیر.

۶۱ که کند این پسندیده دندان پیل؟ که آگند با موج دریای نیل؟

در گزارش مصراع دوم آمده است: «چه کسی رود نیل را متلاطم و پر از موج کرد؟» (ص ۵۶۵) پیشنهاد می‌شود «با موج» را صفت «دریای نیل» و «آگندن» را به معنی «پر کردن» بگیریم؛ چه کسی رود مواج نیل را پر کرد؟ آشکار است که «پر کردن رود»، کنایه از «از بین بردن و ناکار کردن» است.

۶۲. دو پهلُو برآشفته از خشم بد نخستین از آن بد به زایل رسد

در توضیح بیت نوشته‌اند: «در این بیت دو ابهام یافت می‌شود که نسخه‌های دیگر نیز در زدودن آنها کمکی نمی‌کنند». (ص ۵۹۴) پیشنهاد می‌شود بر بنیاد ضبط دکتر خالقی مطلق:

دو پهلُو برآشفته از «چشم» بد نخستین از این، بد به زاول رسد

(۱۵۱۳/۴۲۴/۵)

«پهلُو» را «پهلوان» و بیت را چنین گزارش کنیم: دو پهلوان (= رستم و اسفندیار) بر اثر چشم‌زخم با یکدیگر به ستیزه برخاستند و پیش از همه، بدی و زیان این برآشفتن به زابلستان خواهد رسید.

این نکته نیز قابل توجه است که در دو جای دیگر داستان به موضوع «چشم بد/ زخم» و تأثیر آن در ایجاد نبرد بین دو یل اشاره شده است:

بترسم که چشم بد آید همی سر از خواب خوش برگراید همی

(خالقی، ۵۱۷/۳۳۴/۵)

چه آمد بر این تحفه از چشم بد که بر بد کنش بی‌گمان بد رسد

(خالقی، ۱۴۱۱/۴۱۴/۵)

۶۳ من آن برگزیدم که چشم خرد بدو بنگرد، نام یاد آورد

در این بیت «چشم خرد» را اضافه استعاری دانسته و نوشته‌اند: «که در آن خرد به چشم تشبیه شده است». (ص ۵۹۶) دقیق‌تر آن است که «خرد» به انسانی همانند شده و چشم به عنوان یکی از اجزا و متعلقات آن به مشبه (= خرد) اضافه شده است. در این بیت هم:

چو گفتار و کردار پیوسته شد در کین به گشتاسپ بر بسته شد

«در کین» را اضافه اقترانی شمرده‌اند (ص ۶۳۳) حال آنکه اضافه استعاری است.

۶۴ چو گفتار و کردار پیوسته شد در کین به گشتاسپ بر، بسته شد

مصراع نخست را این گونه معنی کرده‌اند: «چون [بهمن به کمال رسید] و گفتار و کردارش یکی شد (هر چه می‌گفت می‌توانست انجام دهد)...» (ص ۶۲۴) پیشنهاد می‌شود مصراع را درباره رستم بدانیم و چنین گزارش کنیم: وقتی که سخنان رستم به عمل درآمد (رستم به پیمان خویش درباره پرورش بهمن وفا کرد)...

پانوشت:

۱. برای نمونه شادروان استاد ملک‌الشعراى بهار تصریح کرده‌اند که: «بعد از آنکه زیاده از ده دوره شاهنامه را با تأنی و غوررسی مطالعه کرده و به نسخ عدیده خطی و چاپی مراجعه نموده‌ام...» ر.ک: فردوسی‌نامه، به کوشش محمد گلبن، مرکز نشر سپهر، ۱۳۴۵، ص ۲۲، نمونه‌های دیگری با ارقام شگفت‌انگیزتر وجود دارد که چون نگارنده به صورت شفاهی شنیده است، از بیان آنها خودداری می‌کند.
۲. یکی از این جلسات «شاهنامه‌خوانی» در اصفهان که نگارنده یک بار بخت حضور در آن را یافته، ۱۴ سال است که هر دو هفته بر پا می‌شود و هنوز متن شاهنامه را به طور کامل به سر نرسانده است.
۳. ر.ک: درباره‌ی عنوان داستان دوازده رخ، محیط ادب، به کوشش حبیب یغمایی، سید جعفر شهیدی، باستانی پاریزی و ایرج افشار، انتشارات دبیرخانه‌ی هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۵۶.
۴. موسیقی شعر، نشر آگه، چاپ پنجم، ۱۳۷۶، ص بیست و دو.
۵. شارح محترم، سال‌ها پیش در مقاله‌ای از ابهامات ۱۳۰ گانه‌ی داستان رستم و اسفندیار در چهار بخش: ساختاری، موضوعی، تفسیری یا کاربردی و خطاهای متن بحث کرده‌اند که اشاره به برخی از آنها در این گزارش دیده می‌شود. ر.ک: حمیدی، بهمین: «ابهامات متن رستم و اسفندیار (خلاصه‌ی مقاله)»، شاهنامه‌ی فردوسی پدیده‌ی بزرگ فرهنگی در تمدن جهانی، زیر نظر مه‌راب اکبریان، مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۳، صص ۳۸ - ۳۹.
۶. گزارش‌های دیگر به ترتیب انتشار عبارت است از: یادداشت‌های دکتر اسلامی‌نوشین (داستان داستان‌ها)، رزم‌نامه‌ی رستم و اسفندیار (دکتر جعفر شعار و دکتر حسن انوری)، نامه‌ی نامور (دکتر اسلامی‌نوشین)، نبرد/ندیشه‌ها در حماسه‌ی رستم و اسفندیار (دکتر عزیزالله جوینی)، حماسه‌ی رستم و اسفندیار (دکتر منصور رستگار فسایی)، یادداشت‌های دکتر سیروس شمیسا (طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار)، بیچاره/اسفندیار (سعیدی سیرجانی)، شاهنامه با روایتی نو (فیروز اسماعیل‌زاده).
۷. برای شواهد هر یک از این منابع، ر.ک: ریاحی، محمدامین: سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، صص ۲۰۷ - ۲۲۶.
۸. ر.ک: سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، همان، صص ۱۸۷ - ۱۸۸.
۹. ر.ک: رزم‌نامه‌ی رستم و اسفندیار، انتشارات علمی، چاپ نهم، ۱۳۷۰، ص ۱۱؛ همان، نشر قطره، چاپ بیستم، ۱۳۷۸، ص ۵.
۱۰. نخستین تصحیح کامل شاهنامه در سال ۱۸۲۹م. توسط ترنر مکن در کلکته منتشر شد که معمولاً مبدأ شکل‌گیری دانش «شاهنامه‌شناسی» شمرده می‌شود. ر.ک: شاهنامه‌ی فردوسی، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، انتشارات روزبهان، ۱۳۶۸، ص نوزده پیشگفتار؛ دوستخواه، جلیل: به سوی «شاهنامه‌ی فردوسی»، حماسه‌ی ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، نشر آگه، ۱۳۸۰، ص ۳۹۴.
۱۱. در این باره، ر.ک: تفضلی، احمد: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، انتشارات سخن، ۱۳۷۶، صص ۲۹۶ - ۳۰۷.
۱۲. دیوان شعر رودکی، پژوهش، تصحیح و شرح: دکتر جعفر شعار، نشر قطره، ۱۳۷۸، ص ۵۰.
۱۳. پیشاهنگان شعر پارسی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۴، ص ۷۴.

۱۴. *شاهنامه فردوسی*، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر پنجم، انتشارات مزدا با همکاری بنیاد میراث ایران، کالیفرنیا و نیویورک ۱۳۷۵، همچنین، رک: همان، ۱۰/۱/۱۰ - ۱۰۵،
 ۱۵. برای نمونه:

چنان درمی‌رمید از دوست و دشمن که جادو از سپند و دیو از آهن

(خسرو و شیرین نظامی)

در این باره، رک: *دانشنامه جهان اسلام*، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۵، حرف ب، جزوه هفتم، ص ۱۰۵۳ (ماده‌یختک)، و: شمیسا، سیروس: *فرهنگ اشارات/ادبیات فارسی*، انتشارات فردوس، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۶۷ - ۶۸، ۱۶. از زبان سیمرغ به رستم درباره‌ی اسفندیار:

مر او را زره آن کش اندر بر است هم از دست داوود پیغمبر است
 به گشتاسپ داده است آن زرد هشت ندرد ورا تیر و زوبین و خشت

رک: *شاهنامه* (همراه با *خمسۀ نظامی*)، با مقدمه‌ی دکتر فتح‌الله مجتبیایی، مرکز دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۹،

ص ۵۶۸،

۱۷. برای تفصیل در این باب، رک: آیدنلو، سجاد: «روایتی دیگر از روین تنی اسفندیار در شاهنامه»، هستی، زمستان ۱۳۷۹، صص ۹۵ - ۱۰۴،

۱۸. بخندید از او رستم پیلتن شده خیره زو چشم آن انجمن

(خالقی، ۲/۵۰/۶۸۴)

بخندید از گفت او زال زر زمانی بجنابند از اندیشه سر

(خالقی، ۵/۳۷۴/۹۸۵)

۱۹. دکتر شمیسا نیز ابتدا (رک: «مقدمه‌ی داستان رستم و اسفندیار»، *مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، شماره ۱۰۴، بهار ۱۳۷۲، صص ۸ - ۱۱) پیشنهاد «عاشق گل: به ضرورت شعری، عاشق گل» را با تصحیح قیاسی «چو از ابر بینم...» به «چرا ز ابر بینم...» و «گر» به معنی شرطی «اگر» مطرح کرده‌اند ولی سپس (رک: *طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار*، نشر میترا، ۱۳۷۶، ص ۲۲۴) همان قرائت معروف و گزارش سازگار با آن را برتر شمرده‌اند.

۲۰. البته یک بار نیز بیت با مرجع گرفتن «گل» گزارش شده است.

۲۱. در بندهش (گزارنده: دکتر مهرداد بهار، انتشارات توس، ۱۳۶۹، ص ۸۵) آمده است: «آسمان، فلز، باد و آتش نرند و هرگز جز این نباشد. آب و زمین و گیاه و ماهی ماده‌اند و هرگز جز این نباشد». در *شاهنامه* نیز می‌خوانیم:

کسی را که دختر بود آبکش پسر در غم و باب در خواب خوش
 پدر آسمان باد و مادر زمین نخوانم بر این روزگار آفرین

(خالقی، ۵/۲۶۶/۵۶۲ و ۵۶۳)

۲۲. *دیوان منوچهری دامغانی*، به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص

۲۳. *گرشاسپ‌نامه* اسدی توسی، به اهتمام حبیب یغمایی، کتابخانه بروخیم، تهران، ۱۳۱۷، ص ۹، بیت ۳۴ و

۴۰،

۲۴. *پیشاهنگان شعر پارسی*، همان، ص ۱۲،

۲۵. پر آتش دل ابر و پرآب چشم

خروش مغانی و پرتاب چشم

چو آتش نماید پیالاید آب

ز آواز او سر برآید ز خواب

(مسکو، ۹/۱۶۶/۶ و ۱۰)

۲۶. دکتر عزیزالله جوینی (رک: *نبرد اندیشه‌ها در حماسه رستم و اسفندیار*، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴،

ص ۵) بیت را تنها با این قرائت، گزارش کرده‌اند.

۲۷. این شاهد از *لغت‌نامه* مرحوم علامه دهخدا نقل شده است.

۲۸. رک: اسلامی ندوشن، محمدعلی: *داستان داستان‌ها*، انتشارات یزدان، چاپ پنجم، ۱۳۷۴، ص ۲۵۰.

۲۹. رک: مولایی چنگیز: «زندواف»، *نامه فرهنگستان*، شماره ۱۸، مهر ۱۳۸۰، ص ۸۳.

۳۰. در این باره، رک: شفیی، محمود: *شاهنامه و دستور*، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۷۷، صص

۱۶۳ - ۱۶۴، برای نمونه:

بگفتش به گیو آن کجا کرده بود

چنان شیرمردی که آورده بود

(خالقی، ۲/۱۵۷/۴۸۲)

۳۱. در این باره، رک: ثروتیان، بهروز: *فر در شاهنامه فردوسی*، انتشارات دانشگاه آذر آبادگان، ۱۳۵۰.

۳۲. یکی از انواع کراهت - از عوامل مخل فصاحت سخن - کراهت در سمع است.

۳۳. رک: سرکاراتی، بهمن: «درباره فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی و ضرورت تدوین آن»، *نامه فرهنگستان*، شماره ۱۳، بهار ۱۳۷۷، ص ۵۷. این نکته را نیز باید افزود که صورت «کنی» برای «کنیز» - که بر

اساس احتمال یاد شده، در «کنی + بندان: کنیندان» هم دیده می‌شود - در بیتی از *بیژن‌نامه* عطایی رازی (رک:

سلمی، عباس: «بیژن‌نامه»، *فرهنگ*، شماره ۱۶، زمستان ۷۴، ص ۱۰۱) به کار رفته است:

اباسد کنیکان بسان پری

بیامد بدان دشت نیلوفری

برای نمونه:

اگر دم زند شهریار اندر این

نراند سپاه و نسازد کمین

(خالقی، ۲/۱۳۸/۲۷۱)

۳۵. رک: باقری، مهری: *واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی*، نشر قطره، ۱۳۸۰، ص ۱۹۹.

۳۶. *دیوان فرخی سیستانی*، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۱، ص

۴۱۷،

۳۷. *الشاهنامه*، تصحیح دکتر عبدالوهاب عزام، دارسعاد الصباح، ۱۹۹۳، ج ۲، ص ۳۵۵.

۳۸. رک: مسکو ۸۱۸/۲۱۳/۶ - ۸۲۳ و نیز: مسکو ۲۷۵/۱۸۲/۶ و ۱۸۵/۶، ۳۳۰.

۳۹. دکتر خالقی مطلق (۴۰۸/۳۲۵/۵) و آقای جیحونی (۴۰۵/۱۱۷۱/۳) «بیستم» را برگزیده‌اند.

۴۰. وظیفه تصحیح انتقادی رسیدن به سخن فردوسی است «گفت و گو با دکتر جلال خالقی مطلق»، بخش

پایانی، *همشهری*، شماره ۲۱۶۸، دوشنبه ۲۷ تیر ۱۳۷۹، ص ۱۰.

۴۱. در داستان رستم و سهراب به تصحیح مرحوم استاد مینوی، این بیت از زبان کاووس خطاب به رستم آمده است:

«دل و پشت ایران و توران تویی
به چنگال و نیروی شیران تویی»

که دکتر شعار و دکتر انوری، در مصراع نخست بر پایه دست‌نوشته قاهره (۷۹۶) صورت «ایران و نیران» را مرجح دانسته‌اند. ر.ک: *غمنامه رستم و سهراب*، نشر پیوند معاصر، ۱۳۷۸، ص ۱۱۴، ۴۲. ر.ک: شهیدی مازندرانی، حسین: *نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی*، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب، ۱۳۷۱، ص ۲۶

۴۳. دکتر بهمن سرکاراتی، سال‌ها پیش (۱۳۵۰ ش) درباره این بیت نوشته‌اند: «در روایات باستانی، طوس در معنی شهر معروف خراسان به کار نرفته، شاید مصراع در اصل چنین بوده است: نخستین پیدون، آن ازدها/ نخستین پیطون آن ازدها، پیطون یا پیدون می‌تواند صورت فارسی نام دشمن گرشاسب باشد که در اوستا Pitaona آمده و چون این نام برای نسخه‌نویسان ناآشنا بوده، معنی آن را دریافته‌اند و آن را «بطوس» تغییر داده‌اند» ر.ک: پری، «تحقیقی در حاشیه اسطوره‌شناسی تطبیقی»، *سایه‌های شکار شده*، نشر قطره، ۱۳۷۸، ص ۱۲.

۴۴. *بهمن‌نامه*، ویراسته دکتر رحیم عقیقی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰

۴۵. شارح محترم در این بیت نیز (ص ۴۸۲) همان معانی مذکور را برای «برمنش» آورده و به دلیل ناسازگاری این معانی با ساختار معنایی و متنی بیت نوشته‌اند: «شاید در اینجا «برمنش» یا «بدکنش» بوده است».

۴۶. ر.ک: هرُن پاول: *اساس اشتقاق فارسی*، ترجمه دکتر جلال خالقی مطلق، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱، ۱۳۵۶، ص ۱۲۸ (یادداشت‌های مترجم).

* *شاهنامه‌خوانی (داستان رستم و اسفندیار)*، بهمن حمیدی، انتشارات گستره، چاپ اول، ۱۳۸۰.